

اعتبار قضیه محکوم بها

احکام صادره ازداد گاههای دادگستری پس از قطعیت یافتن ، یعنی پس از اسقاط یا سقوط حق شکایات : (اعتراض بحکم غیابی ، پژوهش، فرجام و اعاده دادرسی) خواه بعلت انقضای مواعد قانونی و عدم استفاده محکوم علیه از حقوق مذکور یا صدور دادنامه نهائی در مرحله از مراحل رسیدگی که دیگر قابل یکی از شکایات بالا نباشد اثر واستحکامی کسب میکند که آنرا اعتبار قضیه محکوم بها مینامند.

بموجب اصل مذکور هیچگونه دعوائی مخالف مفاد احکام قطعی شده داد گاههای دادگستری مسموع نیست. اصطلاح اعتبار قضیه محکوم بهارا قانون صریحاً تعریف نکرده ولی ضابطه کلی مستنبط از مواد ۹ و ۱۹۸ آئین دادرسی مدنی ، عدم رعایت و رفتار برخلاف مفاد احکام داد گاههای دادگستری را شدیداً نهی کرده است .

عدهای اعتبار قضیه محکوم بها را نوعی اماره قانونی تلقی کرده اند که دعوی بر خلاف آن مسموع نیست و ادعای خود را باطلاق ماده ۱۳۲۲ قانون مدنی متکی دانسته اند . بموجب ماده ۱۳۲۲ قانون مدنی : « امارات قانونی اماراتی است که قانون آنرا دلیل بر اصری قرار دهد مثل امارات مذکوره درین قانون از قبیل مواد ۳۵ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و غیر آنها و سایر امارات مصرحه در قوانین دیگر . » دارندگان عقیده مذکور چنین استدلال میکنند که چون مواد مندرج در ماده ۱۳۲۲ بعنوان مثال ذکر شده و حصری نیست ، بنابراین اعتبار قضیه محکوم بهاء نیز از لحاظ اعتبار بلامنازعی که دارد بایستی در زمره امارات محسوب شود. این عقیده از دو جهت قابل رد و تخدیش است :

اولاً - درست است که مواد مصرحه در ماده ۱۳۲۲ بعنوان مثال ذکر شده و امارات مذکور حصری نیست ولی بایستی توجه داشت که مثالهای یاد شده از این جهت است که ضابطه ای بدست بدهد و موارد مشابه از طریق قیاس تحصیل شود و تردیدی نیست که بین دادنامه صادره ازداد گاههای دادگستری و فی المثل قاعده اصولی « **الولد للفرش** » موضوع ماده ۱۱۵۸ قانون مدنی هیچگونه شباهتی وجود ندارد .

ثانیا - طبق ماده ۱۳۲۳ قانون مدنی اعتبار امارات قانونی هنگامی است که دلیل برخلاف آن موجود نباشد و حال آنکه اعتبار قضیه محکوم بها ولو با بودن دلیل مخالف بلامعارض و غیر قابل تخدیش میباشد .

استنباط مذکور که ظاهراً بعلت توجه بتقسیم بندی قانون مدنی فرانسه بعنوان

اعتبار قضیه محکوم بها

امارات قانونی مطلق و نسبی حاصل شده از این جهت که قانون مدنی ایران در تقسیم بندی امارات بچنین تقسیماتی وارد نشده ناصحیح و از لحاظ اثر عملی که بر این طرز توجیه مترتب است خطرناک میباشد چه در مورد امارات، وقتی دلیلی برخلاف اماره موجودی ابراز میشود طبق ماده ۱۳۲۳ دادگاه موظف بر رسیدگی میشود و حکم صادر مینماید و حال آنکه اعتبار قضیه محکوم بها موجب صدور قرار رد میشود که حتی بدون رسیدگی ماهیتی نیز ممکن الحصول است بنابراین قبول اصل مذکور موجب انحراف دادگاه از ماده ۱۹۸ قانون آئین دادرسی خواهد شد که البته نقض غرض است.

اعتبار قضیه محکوم بها چه وقت حاصل میشود :

بایستی گفت که اصولاً احکام صادره از دادگاههای دادگستری در هر یک از مراحل اعتبار محدود و معینی دارند و اعتبار مذکور نسبی است، بدین معنی که بمجرد استفاده احد از طرفین از یکی از طرق شکایات اعتبار مذکور معلق میمانند و استواری و قطعیت آن هنگامی است که حکم قطعیت پیدا کند.

فلسفه قبول این اصل روشن است چه اگر جز این میبود حاصل مدتها صرف وقت و هزینه و دوندگی که در یک تصمیم قضائی مسجل گردیده و برای احد از طرفین دعوی حقی وضع مینماید در معرض تغییر یا نقض و تخدیش قرار میگرفت و بر طرح و تعقیب دعوی هیچگونه اثر عملی مترتب نمیگردید و محکوم علیه مفروض با استفاده از تعلیق حکم نفاذ و استحکام رای را در هم میشکست و اجرای آنرا نامیسرمی ساخت و منظور از رسیدگی که فیصله دعاوی است هیچگاه حاصل نمیگردید.

فرض قانونی اینست که پس از طی تشریفات قانونی، آراء صادره از دادگاههای دادگستری که قطعیت یافته باشد، مبتنی بر حقیقت و محمول بر صحت است و حفظ نظم اجتماعی ایجاب میکند که اصل مذکور مصون از تعرض و مورد احترام قرار گیرد.

تردیدی نیست در آراء صادره چه بسا ممکن است مواردی یافت که حکم سهواً یا عمداً بر حقیقت منطبق نشده و اصل رسیدن حق بذیحق مراعات نگردیده باشد و یا جریان رسیدگی بعللی دچار انحراف شده و منافع خصوصی افراد مورد تجاوز قرار گرفته باشد صرف نظر از بعضی نقائص مصرح و معین که ترمیم و جبران آن از طریق فرجام و اعاده دادرسی مورد توجه و پیش بینی قانونگذار قرار گرفته، بطور کلی قانون احکام صادره را مورد حمایت کامل و جدی قرار داده و آنرا غیر قابل تخدیش و تعرض نموده و این اصل یکی از وثایق امنیت و نظم عمومی بشمار میرود.

ماده ۹ قانون آئین دادرسی مدنی مقرر میدارد: هیچ مقام رسمی و هیچ اداره دولتی نمیتواند حکم دادگاه دادگستری را تغییر دهد یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر خود دادگاهی که حکم داده و یا دادگاه بالاتر آنهم در مواردی که قانون معین میکند. « پس بموجب سدرجات این ماده :

اعتبار قضیه محکوم بها

اولاً - مقامات رسمی و ادارات دولتی بطور کلی از هر گونه دخالتی در احکام صادره یا جلوگیری از اجرای آن منع شده‌اند و هر حکمی ولو غیر قطعی از این مصونیت استفاده میکند.

ثانیاً - دادگاه صادرکننده حکم و دادگاه بالاتر از آن نیز فقط در موارد معین و مصرح در قانون میتوانند در رأی صادره دخالت و تصرف کنند و یا اجرای آنرا موقوف بدارند و در غیر از موارد مذکور حتی دادگاههای ناسبرده بهیچوجه حق رسیدگی بیرونده و تغییر دادنامه و یا جلوگیری از اجرای دادنامه صادره را ندارند.

شروط تحقق اعتبار قضیه محکوم بها :

بموجب قسمت چهارم از ماده ۹۸ قانون آئین دادرسی مدنی : « وقتیکه دعوی طرح شده سابقاً بین همان اشخاص یا اشخاصیکه اصحاب دعوی قائم مقام آنها هستند رسیدگی و نسبت بآن حکم قطعی شده باشد . » مدعی علیه میتواند بدون پاسخ در ماهیت دعوی ایراد نماید و حتی بموجب ماده ۲۰۲ آئین دادرسی مدنی دادگاه قطع نظر از ایراد اصحاب دعوی باید از رسیدگی امتناع نماید و حتی تراضی طرفین نیز برای رسیدگی بچنین دعوائی مؤثر نیست.

اینکه بایستی دید منظور از شروط مندرج از ماده مذکور در فوق چیست ؟

۱ - وحدت موضوع و منشاء حق :

خواسته دعوی جدید بایستی همان مدعی به دعوائی باشد که نسبت بآن حکم قطعی صادر شده و الا ادعای حق جدید باعتبار قضیه محکوم بها خلل وارد نمیسازد و قابل رسیدگی است. چنانکه اگر کسی در ادعای مالکیت نسبت بملکی محکومیت حاصل کند اقامه دعوی بعنوان حق ارتفاق یا انتفاع اشکالی ندارد چه خواسته دو دعوی بر یکدیگر منطبق نیستند.

اختلاف مورد نظر در دو خواسته دعوی ممکن است در موضوع حق باشد مانند مثالی که یاد شد یا منشاء حق ، چنانچه کارمند غیر رسمی دولت در دعوی استخدامی خود در دیوان کشور بعنوان عدم صلاحیت محکومیت حاصل میکند و بعداً طبق ماده ۳۳۶ قانون مدنی بعنوان استیفاء اقدام بطرح دعوی میکند که باز هم دعوی اخیر قابل استماع و رسیدگی است.

۲ - وحدت طرفین دعوی :

طبق مقررات کلی اصولاً احکام صادره فقط نسبت باصحاب دعوی و قائم مقام قانونی آنان از قبیل وارث و وصی و منتقل الیه مؤثر میباشد و بدیهی است اعتبار قضیه محکوم بها نیز فقط در مورد طرفین دعوی و قائم مقام قانونی آنها مؤثر خواهد بود و بحقوق اشخاص ثالث که در آن دعوی بنحوی از انحاء دخالت نداشته‌اند خدشهای وارد نمیسازد.

چنانچه اگر کسی بمدیریت شرکت در دعوی محکومیت حاصل نماید طرح

اعتبار قضیه محکوم بها

دعوی از طرف همان شخص اصالتاً از طرف خود اشکالی ندارد، چه سمت و عنوان حقوقی نامبرده در دو دعوی یکی نیست. یکی از جهات افتراق و عدم تشابه اماره قانونی با اعتبار قضیه محکوم بها ناشی از همین نکته است، چه اماره قانونی نسبت به همه معتبر است و این خاصیت در حکم قطعیت یافته وجود ندارد و اثر آن محدود بطرفین دعوی میباشد.

حال بایستی دید چنانچه طرفین دعوی در طرح مجدد دعوی ایراد و اعتراضی بعمل نیاورند و بعبارت اخری در رسیدگی مجدد توافق داشته باشند و دادگاه نیز بدون توجه باینکه سابقاً در همین زمینه و بطرفیت اصحاب همین دعوی حکم قطعی صادر گردیده مجدداً رسیدگی و حکمی بدهد تکلیف چیست؟

ظاهراً این فرض بعید بنظر میرسد، چه امکان چنین توافقی عملاً وجود ندارد و بعلاوه ممکن نیست یکی از طرفین دعوی که از اعتبار قضیه محکوم بها استفاده میکند بآن استناد نماید ولی با اینهمه چنین فرضی محال هم نیست چه بسا ممکن است فی المثل طرفین دعوی یا یکی از آنها فوت کرده باشند و وراثت قائم مقام آنان بدون اطلاع از حکم صادره مجدداً در ماهیت قضیه وارد دعوی شوند و دادگاه نیز ضمن رسیدگی مجدد حکمی صادر نماید که مفاداً مخالف اعتبار قضیه محکوم بها باشد.

قانون آئین دادرسی مدنی راه تدارک و اصلاح این اشکال را باز گذاشته، در چنین حالتی یا دادگاه صادرکننده هر دو حکم یکی است یا دعوی را دادگاههای مختلف مورد رسیدگی و صدور حکم قرار داده اند.

در مورد اول شق ۴ ماده ۹۲ قانون آئین دادرسی مدنی وجود چنین احکامی را از جهات اعاده دادرسی شمرده و مورد دوم نیز بموجب تجویز ماده ۵۹ همان قانون از جهات نقض فرجامی محسوب میگردد.

اینک بایستی مستثنیات اصل اعتبار قضیه محکوم بها مورد مطالعه قرار گیرد مستثنیات مذکور بدو دسته است که عبارتند از:

۱ - اعتراض شخص ثالث: بموجب ماده ۸۲ قانون آئین دادرسی مدنی - « اگر در خصوص دعوائی حکم یا قرار صادر شود که بحقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در مرحله دادرسی که منتهی بحکم یا قرار شده بعنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد میتواند بر آن حکم یا قرار اعتراض نماید. »

و بموجب ماده ۸۷ حتی پس از اجرای حکم معترض علیه نیز شخص ثالث میتواند اعتراض نماید.

بنابراین دادگاه بموجب ماده ۹۰ « ... با اعتراض شخص ثالث رسیدگی میکند اگر اعتراض معترض را وارد دید قسمتی از حکم معترض علیه را که بمنافع معترض خللی وارد میآورد الغاء و بقیه حکم بحال خود میماند، لیکن اگر مفاد حکم غیر قابل تفکیک باشد تمام حکم الغاء میشود. »

اعتبار قضیه محکوم بها

درست است که اعتراض شخص ثالث استثنای اصولی نسبت باصل اعتبار قضیه محکوم بها نیست چه در بالا گفتیم که اعتبار قضیه محکوم بها فقط نسبت بطرفین و قائم مقام دعوی معتبر است و نسبت باشخاص ثالث قابل تسری نمیباشد ولی بایستی توجه داشت که از نظر محکوم علیه حکم معترض علیه، الغاء حکم همان رفع آثار اعتبار قضیه محکوم بها میباشد و چه بسا ممکن است محکوم علیه با علم کردن معترض ثالث بعنوان منتقل الیه و غیره موجبات تعطیل و جلوگیری از اجرای حکم را فراهم سازد.

۲ - اعاده دادرسی :

علاوه بر مهلت ده روزه‌ای که بموجب قانون از تاریخ ابلاغ احکام حضوری و از تاریخ انقضای مدت اعتراض احکام غیابی جهت استفاده از حق درخواست اعاده دادرسی مقرر است، پس از انقضاء مواعد مذکور نیز ممکن است اعتبار قضیه محکوم بها با یکی از طرق اعاده دادرسی مندرج در زیر مواجه شود و بالتیجه باعتبار آن خدشه وارد شود.

موارد مذکور بشرح زیر است :

طبق قسمت ۵ و ۶ و ۷ ماده ۵۹۲ آئین دادرسی مدنی :

الف - در صورتیکه طرف مقابل درخواست کننده اعاده دادرسی حیل و تقلبی نموده باشد که در حکم مؤثر باشد.

ب - اگر حکم دادگاه مستند باسنادی بوده که بعداً مجعولیت آنها ثابت شده باشد.

ج - اگر بعد از صدور حکم اسناد و نوشتجاتی یافت شود که دلیل حقانیت درخواست کننده اعاده دادرسی بوده و ثابت گردد که اسناد و نوشتجات را طرف مقابل مکتوم داشته و یا باعث کتمان آنها بوده است.

زرف ده روز از تاریخ ثبوت جعلیت یا حیل و تقلب بموجب حکم نهائی و در مورد اسناد مکتوبه از تاریخ وصول اسناد بصاحب آن مدعی میتواند بعنوان اعاده دادرسی تقاضای رسیدگی کند (مواد ۵۹۵ و ۵۹۶ قانون آئین دادرسی مدنی) و این رسیدگی ممکن است موجبات نقض دادنامه صادره و از اعتبار انداختن حکم مذکور بشود.

آیا قرار نیز از اعتبار محکوم بها استفاده میکنند یا خیر ؟ تعریف

مجمل آئین دادرسی مدنی از قرار بشرح ماده ۱۵۴ قانون مذکور اینست :

رأی دادگاه راجع بماهیت دعوی و قاطع آن کلا یا جزاً باشد

حکم والا قرار نامیده میشود ... »

در این مورد بایستی بین قرارهای مقدماتی و قرارهای مستقل قائل بتفصیل شد، قرارهای مقدماتی مانند ارجاع بکارشناس و غیره فقط در حدود پرونده و دادگاهی که قرار مذکور را صادر نموده‌اند اعتبار دارد، چنانچه اگر پس از صدور قرار مذکور،

اعتبار قضیه محکوم بها

دعوی فی‌المثل از طریق استرداد آن خاتمه پذیرد و بعد مجدداً دادخواستی از طرف مدعی بدادگاه شود ، رعایت قرار تأمین خواسته‌ای که مثلاً نسبت پیرونده سابق صادر گردیده از طرف دادگاه الزام آور نخواهد بود ولی قرارهای مستقل از قبیل قرار عدم صلاحیت و عدم توجه دعوی و عبارات اخیری قرارهایی که مستقلاً قابل پژوهش و فرجام میباشند پس از قطعیت در حدود محتویات خود از اعتبار امر مختوم استفاده میکنند و دعوی برخلاف مندرجات آنها نبایستی مسموع باشد .

دستورات اداری :

دادگاه ضمن تصمیمات قضائی یک سلسله تصمیمات اداری نیز اخذ میکند که در جریان اجرا و قطعیت احکام بی‌تأثیر نیست و بایستی آثار آنها نیز مورد توجه و مطالعه قرار گیرد . تصمیمات اداری قبل از صدور حکم تابع مفاد حکم خواهد بود و بتنهائی هیچگونه اثری ندارد . ولی اغلب اتفاق میافتد که دادگاهها پس از صدور حکم مجدداً مجبور بملاحظه پیرونده و اخذ تصمیم میشوند ، چنانچه ممکن است پس از ابلاغ حکم حضوری و انقضای مهلت پژوهش ، دادباخته مدعی ابلاغ میشود و دلایلی ارائه میدهد که واقعاً نشان میدهد ابلاغ دادنامه صحیح نبوده است ، در این مورد بایستی قائل بتفصیل شد :

چنانچه ادعای داد باخته متکی بدآوری بوده و هنوز از طرف نامبرده تقاضای صدور اجرائیه بعمل نیامده باشد ، با رعایت مفاد ماده ۱۰۹ قانون آئین دادرسی مدنی شاید ابطال ابلاغ و دستور مجدد ابلاغ دادنامه صحیح باشد ولی پس از اینکه محکوم له در مقام استفاده از جق خود بر آمد و با تقدیم گواهینامه از دفاتر دادگاهها مبنی بر عدم وصول دادخواست پژوهشی تقاضای صدور اجرائیه نمود و دادگاه نیز دستور لازم را صادر کرد دیگر حاکمیت امر مختوم مسلم میشود و حق ثابتی برای محکوم له حاصل میشود که دیگر دستور دادگاه نمیتواند موجب انحلال حق مزبور گردد . چه :

اولاً - بمجرد صدور اجرائیه حق ثابت و مطلق محکوم له بر استفاده از اعتبار قضیه محکوم بها مستقر گردیده و رسیدگی در چنین موردی مستند و منصوص بهیچ ماده‌ای نیست بنابراین دادگاه در دخالت مجدد پیرونده مجوزی ندارد .

ثانیاً - بموجب ماده ۶۱۰ قانون اصول محاکمات در اجرای احکام ، پس از صدور اجرائیه دادگاه فقط با حصول شرایط خاصی میتواند قرار جلوگیری از عملیات اجرائی را بدهد و بنابراین دستور دادگاه مؤثر در امر نیست .